

وضعیت حقوقی وکیل دوم در وکالت ثانویه؛ مطالعه تطبیقی

محمود کاظمی*

زهرا زبرجد**

DOI: 10.22096/law.2023.556120.2059

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۳]

چکیده

در فرضی که وکیل، در راستای اعمال حق توکیل، به دیگری وکالت می‌دهد، درخصوص وضعیت وکیل دوم و این که او وکیل موکل باشد یا وکیل وکیل اول، دو فرض قابل تصور است: اگر مشخص باشد که منظور موکل، انتخاب وکیل دیگر برای خود یا وکیل اول است، وضعیت وکیل دوم بر مبنای آن معین می‌گردد. اما اگر حق توکیل به صورت مطلق اعطا شده باشد، در این که باید آن را به جواز گزینش وکیل دوم برای موکل تفسیر کرد، یا برای وکیل اول، یا قائل به اختیار وکیل در انتخاب وکیل دوم بود، دیدگاه‌های مختلف وجود دارد. قانون مدنی ایران در این خصوص ساکت است. در فقه اسلامی نظر مشهور آن است که در این فرض، باید وکیل دوم را وکیل موکل دانست. اما در حقوق فرانسه و نظام‌های کامن‌لا، وکیل دوم را وکیل وکیل اول می‌دانند. به نظر می‌رسد در صورت فقدان هر نوع قرینه‌ای، اصل اقتضا دارد که وکیل دوم را وکیل موکل بدانیم. آثار هر یک از دو دیدگاه مهم است. اگر وکیل دوم را وکیل وکیل اول بدانیم، رابطه وکیل و موکل بین آن دو برقرار است و فوت و حجر وکیل اول سبب زوال سمت وکیل دوم می‌شود. به علاوه، او حق عزل وکیل دوم را خواهد داشت. درحالی که اگر او را وکیل موکل بدانیم، بین او و وکیل اول هیچ رابطه حقوقی برقرار نمی‌گردد و فوت یا حجر هر یک، بر سمت دیگری بی‌تأثیر است.

واژگان کلیدی: تعدد وکلا؛ توکیل؛ وکالت ثانویه؛ وکیل وکیل اول؛ وکیل اول و دوم.

* دانشیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: makazemy@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، تهران، ایران.

Email: zahra.zabarjad@yahoo.com



مقدمه

طبق ماده ۶۵۶ قانون مدنی، وکالت عقدی است که به موجب آن، شخصی به دیگری اختیار می‌دهد که به نیابت از او (به حساب او) عملی را انجام دهد.^۱ مطابق اصل پذیرفته شده در حقوق اسلام و ایران^۲ و حقوق فرانسه^۳ و نظام کامن‌لا^۴، موضوع وکالت لزوماً باید عمل حقوقی باشد و بر این اساس، می‌تواند «بیع»، «اجاره» و «وکالت» باشد.

در فرضی که موضوع وکالت، انعقاد عقد وکالت است، یعنی شخص به دیگری اذن می‌دهد که به نمایندگی از او عقد وکالت منعقد کند و شخصی را به عنوان وکیل او انتخاب نماید، در واقع انتخاب وکیل با واسطه وکیل انجام می‌شود. در این فرض، بعد از انعقاد عقد وکالت توسط وکیل و انتخاب وکیل دوم، موضوع وکالت نخستین انجام شده و سمت وکیل اول از بین می‌رود. وکیل دوم که با واسطه وکیل اول انتخاب شده، با موکل اصلی رابطه حقوقی پیدا می‌کند و وکیل او محسوب می‌شود و مجاز می‌گردد عمل حقوقی موضوع وکالت

۱. ماده ۶۵۶ قانون مدنی مقرر داشته: «وکالت عقدی است که به موجب آن، یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود نماید.» به نظر می‌رسد نویسندگان قانون مدنی، در نگارش این ماده، به ماده ۱۹۸۴ قانون مدنی فرانسه نظر داشته‌اند.

۲. درحالی که در متون کلاسیک فقهی، وکالت به «استنابة فی التصرف» تعریف می‌شد (نجم‌الدین جعفر بن حسن حلی (محقق حلی)، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، العدد ۲ (قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ه. ق.)، ۱۵۱؛ حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (علامه حلی)، *قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، العدد ۲ (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ه. ق.)، ۳۴۹). در متون فقهی معاصر، این رویه تغییر کرده و وکالت به گونه‌ای تعریف شده که موضوع آن تنها می‌تواند عمل حقوقی باشد. آیت‌الله سیستانی، از فقیهان معاصر، در مقام تعریف وکالت، موضوع آن را «معامله» دانسته که معادل «عمل حقوقی» در حقوق موضوعه است. وی در این خصوص گفته است: «الوکاله تسلیط الغیر علی معامله؛ من عقد او ایقاع او ماهو من شؤونهما.» (سید علی حسینی سیستانی، *منهاج الصالحین*، العدد ۱ (قم: دفتر آیت‌الله سیستانی، ۱۴۱۷ ه. ق.)، ۳۹۱). در حقوق موضوعه ایران، اگرچه در ماده ۶۵۶ قانون مدنی و تحت تأثیر قانون مدنی فرانسه، وکالت به گونه‌ای تعریف شده که موضوع آن هر نوع عملی، اعم از حقوقی و غیرحقوقی، می‌تواند باشد، اما مستنبط از ماده ۶۶۲ قانون مدنی آن است که موضوع وکالت باید از اعمال حقوقی باشد. دکترین غالب نیز این استنباط را تأیید می‌کند (امیرناصر کاتوزیان، *عقود معین*، جلد ۴ (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶)، ۱۵۳).

۳. در حقوق فرانسه نیز، اگرچه در ماده ۱۹۸۴ قانون مدنی فرانسه وکالت به گونه‌ای تعریف شده است که موضوع آن هر نوع عملی، اعم از حقوقی و مادی می‌تواند باشد، اما دکترین و رویه قضایی فرانسه موضوع وکالت را منحصر در عمل حقوقی دانسته‌اند.

(René De Quenaudon, "Mandat, Condition de validité", in *Juris-classeur, civil code, art.1984-1990*, (Paris: LexisNexis, 2001), 21.)

۴. در نظام کامن‌لا نیز موضوع وکالت باید از اعمال حقوقی باشد. در این نظام حقوقی، در تمیز بین وکالت و اجاره اشخاص گفته شده که وکیل کسی است که بین موکل و شخص ثالث رابطه قراردادی ایجاد می‌کند، درحالی که اجیر صرفاً دستورات مالک را اجرا می‌کند (Floyd R. Mechem, *Outlines of the Law of Agency* (Chicago: Callaghan & Company, 1901), 26. (عبدالرزاق السنهوری، *الوسیط*، العدد ۱ (بیروت: منشورات الحلبي، ۲۰۰۰)، ۴۳۰).

را به نیابت از موکل انجام دهد. اما بین وکیل دوم و وکیل اول هیچ رابطه حقوقی ایجاد نمی‌شود. در این فرض، ممکن است شخصی که باید به‌عنوان وکیل انتخاب گردد، از ابتدا توسط موکل معین شده‌است که در این صورت، وکیل اول صرفاً باید او را به‌عنوان وکیل منصوب نماید و نسبت به اعمال او هیچ مسئولیتی در برابر موکل ندارد. اما این امکان وجود دارد که وکالت به صورت مطلق بوده و تعیین شخصی که باید به‌عنوان وکیل انتخاب گردد به اختیار وکیل اصلی (اول) نهاده شود. در این صورت، وکیل باید در انتخاب خود دقت نماید و در برابر موکل پاسخگوی عواقب انتخاب خود باشد.^۵

اگر موضوع وکالت، عمل حقوقی دیگری غیر از عقد وکالت (مانند بیع) باشد، در حقوق ایران به تبع فقه اسلامی، بر مبنای اصل عدم ولایت و تفسیر مضیق اختیارات وکیل، وکیل باید شخصاً موضوع وکالت را انجام دهد و نمی‌تواند آن را به دیگری تفویض نماید. به عبارت دیگر، «حق توکیل»^۶ به غیر ندارد، مگر آن‌که این اختیار به‌طور صریح یا ضمنی به وی داده شده باشد.^۷ به علاوه، در توجیه این حکم گفته شده که ظاهر از وکالت آن است که وکیل باید مباشرتاً موضوع وکالت را انجام دهد.^۸ این حکم مورد اجماع فقیهان امامیه است^۹ و ماده ۶۷۲ قانون مدنی نیز به آن تصریح دارد. اما در صورتی که وکیل مجاز به تفویض وکالت به غیر باشد، می‌تواند برای انجام موضوع وکالت به دیگری وکالت بدهد. این وضعیت را که برای انجام موضوع وکالت، وکیل دومی انتخاب می‌شود، «وکالت ثانویه»^{۱۰} نامیده‌اند.

در حقوق آمریکا نیز عدم جواز توکیل از سوی وکیل، به‌عنوان یک اصل پذیرفته شده‌است و در صورتی که به‌طور صریح یا ضمنی موکل این حق را به وکیل نداده باشد، او حق ندارد

۵. وکالت باواسطه، شیوه‌ای متداول برای انتخاب وکیل در تمام نظام‌های حقوقی است (کاتوزیان، عقود معین، ۴: ۱۳۵). در صورتی که موکل شخصی را برای انتخاب به‌عنوان وکیل معرفی کرده باشد، وکیل تنها او را باید انتخاب نماید، اما اگر انتخاب شخص به اختیار وکیل نهاده شده باشد، وکیل باید در انتخاب او رعایت غبطه و صلاح موکل را بنماید و شخص امین و مورد وثوق را انتخاب کند، و الا مسئول خواهد بود. این نوع وکالت در حقوق فرانسه اصطلاحاً «Le mandat en blanc» نامیده می‌شود (Quenaudon, "Mandat, condition de validité," 15).

۶. در حقوق ایران و اسلام، از این اختیار وکیل به «توکیل» یاد می‌کنند. در حقوق فرانسه با عنوان «Substitution de mandataire» تعبیر می‌شود و در نظام‌های کامن‌لا «Substituted Agency» نامیده می‌شود.

۷. سید عبدالاعلی سبزواری، مذهب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، العدد ۲۱ (بیروت: مؤسسة المنار، ۱۴۱۶ هـ. ق)، ۲۱۳.

۸. محمد امین زین‌الدین، کلمة التقوی، العدد ۶ (قم: انتشارات مهر، ۱۴۱۳ هـ. ق)، ۵۰۵.

۹. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، العدد ۲۷ (بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ هـ. ق)، ۳۸۸.

10. Le mandat subsidiaire.

موضوع وکالت را به غیر تفویض نماید.^{۱۱} برخلاف حقوق اسلام، ایران و آمریکا، در قانون مدنی فرانسه به صراحت از اصل عدم توکیل ذکری به میان نیامده است. در ابتدا، دکترین بر مبنای ویژگی شخصی بودن قرارداد وکالت، تمایل به اصل عدم توکیل داشت و در برخی موضوعات، به خاطر ماهیت و طبع آن، خلاف آن را پذیرفته بود. اما به مرور دکترین و رویه قضایی فرانسه، بر مبنای روح حاکم بر ماده ۱۹۹۴ قانون مدنی فرانسه، به این سمت تمایل پیدا کرد که اگر در قرارداد وکالت، به طور صریح یا ضمنی، وکیل از حق توکیل به غیر منع نشده باشد، می تواند انجام موضوع وکالت را به دیگری تفویض نماید.^{۱۲} همین حکم در ماده ۷۰۸ قانون مدنی جدید مصر نیز مقرر شده است. مطابق بند ۱ این ماده، وکیل حتی بدون اذن موکل می تواند انجام موضوع وکالت را به دیگری واگذارد. در این فرض، او به همراه وکیل، در برابر موکل، مسئول اجرای درست موضوع وکالت خواهد بود.^{۱۳}

اعمال «توکیل» یا «تفویض وکالت به غیر» به دو صورت کلی قابل تصور است: گاهی وکیل در راستای انجام موضوع وکالت برای خودش وکیل دیگری می گیرد و بین آنها رابطه وکیل و موکلی برقرار می گردد. در این فرض، وکیل دوم به طور مستقیم وکیل وکیل اول است؛ اگرچه با توجه به تعلق موضوع وکالت به موکل، او به تبع، وکیل موکل اصلی هم خواهد بود. اما ممکن است وکیل اصلی (اول)، وکیل دوم را مستقیماً برای موکل انتخاب نماید. در این فرض، وکیل دوم تنها وکیل موکل است و بین او و وکیل اول هیچ رابطه حقوقی ایجاد نمی گردد.

روشن است که به لحاظ حقوقی، آثار این دو وضعیت متفاوت است و حقوق و تعهدات طرفین نسبت به یکدیگر فرق خواهد کرد. بر این اساس، این سؤال مطرح می شود که در فرض وجود اذن در توکیل و اعمال آن، وضعیت وکیل دوم و این که آیا او وکیل وکیل اول است یا وکیل موکل اصلی، چگونه و بر چه مبنایی باید معین شود؟ در فرضی که در زمان اعطای اذن در توکیل، موکل به صراحت بیان می کند که وکیل مجاز است برای خود یا موکل وکیل دیگری بگیرد، حکم موضوع روشن است و وکیل، تنها در چهارچوب اذن در توکیل، مجاز به اعطای وکالت به غیر است و وضعیت وکیل دوم نسبت به موکل و وکیل اول، بر آن مبنا مشخص می شود. اما اگر اذن در توکیل به صورت مطلق اعطا شده باشد، چگونه باید تفسیر شود؟ آیا باید معتقد بود که وکیل مختار است برای هر کس که بخواهد (برای خود یا موکل) وکیل بگیرد،

11. Floyd R. Mechem, "Delegation of Authority by an Agent," *Michigan Law Review* 5, no. 2 (1906): 94.

12. Quenaudon, "Mandat, condition de validit ," 15.

۱۳. السنهوری، الوسیط، ۱: ۴۸۳.

یا تنها مجاز به انتخاب وکیل برای موکل است، یا صرفاً می‌تواند برای خودش وکیل بگیرد؟ روشن است که در هریک از این فروض، وضعیت حقوقی وکیل دوم و احکام و آثار حقوقی مترتب بر آن متفاوت خواهد بود. از جمله اگر وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد، وکیل اول در مقابل او از تمام حقوق و تعهدات موکل برخوردار است؛ می‌تواند او را عزل کند و فوت و حجر وکیل اول موجب عزل او می‌گردد؛ درحالی‌که اگر او وکیل موکل اصلی باشد، بین او و وکیل اول هیچ رابطه حقوقی برقرار نمی‌گردد و وکیل اول حق عزل او را ندارد و فوت و حجر او تأثیری بر سمت وکیل دوم نخواهد داشت.

قانون مدنی ایران در این خصوص ساکت است، اما در فقه اسلامی این موضوع مطرح و نظریه‌های مختلفی از سوی فقیهان ابراز شده است. به علاوه، در خصوص آثار و احکام حقوقی که بر تعیین وضعیت وکیل دوم مترتب است، بحث‌های بسیاری مطرح شده است. بررسی متون فقهی ثابت می‌کند که نظر اکثریت آن است که وکیل دوم، وکیل موکل است. در نظام‌های حقوقی خارجی وضعیت متفاوت است. در حقوق فرانسه و نظام کامن‌لا (از جمله آمریکا) نظر غالب آن است که در فرض جواز توکیل و اعمال آن، وکیل دوم، وکیل وکیل اول (اصلی) است.

هدف از نگارش این مقاله پاسخ به این سؤال بنیادین است که در صورت اطلاق «اذن در توکیل» و اعمال آن، اصل، چه اقتضا دارد. آیا باید وکیل دوم را وکیل وکیل اول دانست یا وکیل موکل؟ به علاوه، احکام حقوقی مترتب بر هریک از فروض (وکیل دوم، وکیل موکل یا وکیل اصلی باشد) چه خواهد بود؟

۱. دیدگاه‌های مختلف در خصوص وضعیت حقوقی وکیل، در صورت اطلاق حق توکیل
در خصوص وضعیت حقوقی وکیل دوم نسبت به موکل و وکیل اول، در نظام‌های حقوقی مختلف دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. ابتدا موضوع را در حقوق موضوعه ایران بررسی کرده، سپس موضع فقه اسلامی و حقوق تطبیقی را بیان نموده و در نهایت نتیجه‌گیری می‌کنیم.

۱-۱. حقوق موضوعه ایران

چنان‌که گفته شد، قانون مدنی ایران در این خصوص ساکت است و تنها حکمی که در قانون مدنی ایران وجود دارد، ماده ۶۷۲ قانون مدنی است که به امکان توکیل از سوی وکیل با اذن صریح یا ضمنی موکل اشاره دارد. اما در دکتترین، این موضوع از سوی برخی از استادان مطرح و بررسی شده است.

مرحوم دکتر امامی ضمن طرح این مسئله و بیان لزوم پیروی وکیل از اراده موکل در اعمال توکیل و تعیین وضعیت وکیل بر مبنای اذن موکل، معتقد است در فرض اطلاق توکیل، وکیل حق دارد برای خود وکیل بگیرد، نه موکل؛ زیرا ظاهر از توکیل آن است که موکل نظر به اعتمادی که به وکیل خود دارد، دایره اختیارات او را توسعه داده و اجازه داده مورد وکالت را به واسطه اشخاص دیگر انجام دهد.^{۱۴}

مرحوم دکتر کاتوزیان نیز ضمن دشوار دانستن تعیین وضعیت وکیل دوم در فرض اطلاق اذن در توکیل، معتقد است در هر مورد باید دادرسی تلاش نماید بر مبنای قرائن و شواهد، اراده موکل در خصوص مفهوم «توکیل» و این که آیا منظور او انتخاب وکیل برای خودش یا وکیل اول (اصلی) بوده را معین کند. اما در صورت عدم وجود قرینه و عدم امکان تعیین اراده موکل، باید وکیل دوم را وکیل وکیل اول دانست؛ با این استدلال که نمی توان شخصیت وکیل نخست را در این واسطه نادیده گرفت و ظاهر آن است که وکیل دوم باید تحت نظارت او باشد، یعنی وکیل او نیز به حساب آید.^{۱۵} به عبارت دیگر، اصل، مقتضی آن است که نقش وکیل اول همچنان باقی باشد و موکل با اعطای اذن در توکیل و واگذاری اختیار انتخاب وکیل به وکیل اول (اصلی) خواسته است این نقش او حفظ شود و بر اعمال وکیل دوم نظارت نماید.^{۱۶}

واقعیت آن است که به دشواری می توان چنین اصلی را استنباط کرد. به نظر می رسد با توجه به سکوت قانون مدنی و لزوم تفسیر آن بر مبنای فقه اسلامی،^{۱۷} باید موضوع در فقه اسلامی بررسی گردد تا بتوان بر مبنای آن، موضع حقوق ایران را معین کرد.

۱-۲. فقه اسلامی

در فقه امامیه در این خصوص سه دیدگاه وجود دارد^{۱۸} که به نقد و بررسی ادله هریک از آنها می پردازیم.

۱۴. سید حسن امامی، حقوق مدنی، جلد ۲ (تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲)، ۲۲۸.

۱۵. کاتوزیان، عقود معین، ۴: ۱۷۲.

۱۶. کاتوزیان، عقود معین، ۴: ۱۷۲.

۱۷. امیرناصر کاتوزیان، شیوه تجربی تحقیق در علم حقوق (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹)، ۱۲۵.

۱۸. زین الدین بن علی عاملی (شهید ثانی)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، تحقیق: سید محمد کلانتر، العدد ۴ (قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۰ ه. ق.)، ۳۷۶؛ سید جواد بن محمد حسینی عاملی، مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة، العدد ۲۱ (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹ ه. ق.)، ۶۳؛ حسین بن محمد بحرانی آل عصفور، الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع، العدد ۱۳ (قم: مجمع البحوث العلمیة، [بی تا])، ۱۸۸-۱۸۹؛ محمدباقر بن محمد سبزواری (محقق سبزواری)، کفایة الاحکام، العدد ۱ (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۰۹۰ ه. ق.)، ۶۸۲-۶۸۳.

۱-۲-۱. وکیل دوم، وکیل موکل اصلی است و هیچ ارتباط حقوقی با وکیل اول ندارد

مطابق این دیدگاه، در صورتی که در عقد وکالت، موکل به صورت مطلق به وکیل اذن در توکیل داده باشد، او تنها حق دارد برای موکل وکیل بگیرد؛ یعنی وکیل دوم، وکیل موکل خواهد بود. به عبارت دیگر، ظاهر از اعطای توکیل، امکان اخذ وکیل برای موکل اصلی است.^{۱۹} این دیدگاه را باید نظر مشهور فقیهان دانست. در اثبات آن به ادله ذیل استناد شده است:

۱- ولایت در تصرف تابع ملک است، به این معنا که شخصی ولایت تصرف در مال یا امری را دارد که مالک یا مسلط بر آن باشد. به عبارت دیگر، حق تصرف در شیء از آثار مالکیت آن است. البته مالک حق دارد این ولایت را به دیگری تفویض کند و اذن تصرف در ملک یا حق متعلق به خود را به غیر بدهد که به طور معمول در قالب «وکالت» انجام می‌شود. در فرضی که او برای تصرف در مال یا انجام امری، به دیگری به صورت مطلق وکالت با حق توکیل می‌دهد، ظاهر آن است که وکیل صرفاً می‌تواند برای موکل، وکیل دیگری بگیرد، نه برای خودش. زیرا وکیل اصلی (اول)، مالک موضوع وکالت نیست تا ولایت تصرف در آن را هم داشته باشد و به تبع آن بتواند انجام آن را به دیگری تفویض نماید و برای تصرف نسبت به آن مال برای خود وکیل بگیرد، بلکه او صرفاً می‌تواند برای مالک وکیل دیگری بگیرد.^{۲۰} بر این اساس، چون موکل اصلی مالک مال یا شیء موضوع وکالت است، ولایت در تصرف در آن نیز از آن اوست و از ناحیه او قابل تفویض به غیر است و تنها او می‌تواند به طور مستقیم یا با واسطه وکیل، به دیگری ولایت در تصرف اعطا نماید.

در توضیح این استدلال باید گفت وکیل تنها بر مبنای اذن مالک و به نیابت از او، مأذون در تصرف در موضوع وکالت است و حق یا ولایت ذاتی ندارد. وضعیت وکیل از این جهت، همانند سایر اولیا و نمایندگان قانونی و قضایی مانند قیم و امثال آن است؛ زیرا اولیای محجوران هم می‌توانند برای انجام امور مربوط به مولی علیه خود وکیل بگیرند، اما آن‌ها تنها برای مولی علیه به عنوان مالک موضوع وکالت، مجاز به اخذ وکیل هستند و با انعقاد وکالت توسط ولی محجور، وکیل انتخابی، وکیل مولی علیه خواهد بود، نه وکیل ولی. به این دلیل گفته می‌شود که اولیای

۱۹. علامه حلی، قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام، ۲: ۳۵۱؛ علی بن حسین عاملی کرکی (محقق ثانی)، جامع المقاصد في شرح القواعد، العدد ۸ (قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۴ ه. ق.)، ۱۹۵؛ لطف الله صافی گلپایگانی، هدایة العباد، العدد ۲ (قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۱۶ ه. ق.)، ۱۵۵؛ سید روح الله خمینی، تحریر الوسیلة، العدد ۲ (قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، [بی تا])، ۴۴.

۲۰. میرزا محمد حسین نائینی (میرزای نائینی) و سید ضیاء الدین عراقی، الرسائل الفقهية (تقریرات للنجم آبادی)، تحقیق: علی کزازی (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۱ ه. ق.)، ۴۱۴؛ محقق ثانی، جامع المقاصد، ۸: ۱۹۵.

محجوران مجازند برای مولی علیه خود وکیل بگیرند. این بدان معناست که وکیل برگزیده شده توسط ولی با اذن او، اما از جانب مالک (مولی علیه) و به حساب او در موضوع وکالت تصرف می‌کند؛ چون مالک به دلیل حجر، صلاحیت اعطای اذن ندارد، اما از جانب او و به نیابت از او، اذن در تصرف می‌دهد. همان‌طور که اولیای محجوران نیز به اذن شارع، اما به نیابت از محجور (مالک)، در موضوعات و امور مربوط به او تصرف می‌کنند.^{۲۱}

بر این اساس باید معتقد بود که هرگاه وکیل به طور مطلق اذن در توکیل داشته باشد، تنها می‌تواند برای موکل وکیل بگیرد، نه برای خودش، مگر آن‌که این اختیار، به صراحت یا به طور ضمنی، به وی داده شده باشد. به عبارت دیگر، امکان‌پذیر است که وکیل برای خود وکیل نیز به اذن موکل دارد و در صورت اطلاق «توکیل»، به دلیل فقدان اذن موکل، وکیل تنها مجاز است برای موکل وکیل دیگری بگیرد.

۲- همچنین برای اثبات این نظریه، این‌گونه استدلال شده که ظاهر از اذن در توکیل آن است که وکیل مجاز است برای موکل وکیل دیگری بگیرد. به عبارت دیگر، آنچه از «اذن در توکیل» به صورت مطلق به ذهن متبادر می‌شود، آن است که وکیل برای اجرای موضوع وکالت، وکیل دیگری برای موکل انتخاب کند. از آنجا که انجام موضوع وکالت با اصاله حق موکل است، نیابت در آن هم متعلق به او خواهد بود.^{۲۲}

در فقه عامه نیز مشهور ائمه مذاهب معتقدند که در صورت اطلاق حق توکیل و اعمال آن، وکیل دوم وکیل موکل است.^{۲۳}

۲-۲-۱. وکیل دوم، وکیل وکیل اول است

دیدگاه دیگر آن است که در صورتی که اذن در توکیل به صورت مطلق داده شود، وکیل تنها حق دارد برای خودش وکیل بگیرد و وکیل دوم، وکیل وکیل اول خواهد بود.^{۲۴} در اثبات این نظر به ادله ذیل استناد شده است:

۲۱. میرزای نائینی و عراقی، *الرسائل الفقهية*، ۴۱۴.

۲۲. محقق ثانی، *جامع المقاصد*، ۸: ۱۹۵.

۲۳. برای مثال، در فقه حنفی، (محمد بن أحمد بن أبي سهل شمس الأئمة السرخسی، *المبسوط*، العدد ۱۹ (بیروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر، ۱۴۰۶ هـ. ق.)، ۱۵۹)، در فقه شافعی، (أبو زکریا النووی، *روضة الطالبین*، العدد ۳ (بیروت: دارالکتب العلمية، [بی‌تا])، ۳۸۸ و ۵۴۵) و در فقه حنبلی، (عبدالرحمن ابن قدامه، *الشرح الكبير*، العدد ۵ (بیروت: دارالکتب العربية للطباعة و النشر، [بی‌تا])، ۲۱۱) را می‌توان نام برد.

۲۴. شهید ثانی، *الروضة البهیة*، ۴: ۳۷۶؛ علامه حلی، *تذکرة الفقهاء*، چاپ قدیم ([بی‌جا]: [بی‌تا])، ۱۱۶.

۱- هدف از اعطای حق توکیل، تسهیل امر وکیل در اجرای موضوع وکالت است؛ یعنی او ممکن است در اجرای موضوع وکالت نیاز به مساعدت و همکاری شخص دیگری داشته باشد و به این دلیل به او حق توکیل داده می‌شود تا در اجرای موضوع وکالت به او کمک کند.^{۲۵} پس در صورت اطلاق اذن در توکیل، باید آن را به معنای جواز اخذ وکیل برای خود وکیل تفسیر کرد.

۲- همچنین در تأیید این دیدگاه می‌توان گفت مصلحت موکل اقتضا دارد که وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد، زیرا در این فرض، او ملزم به نظارت بر رفتار و اعمال وکیل دوم است و در برابر موکل پاسخگوی اعمال اوست؛ به این دلیل او حق عزل وکیل دوم را دارد. به علاوه ممکن است موکل اصلی وکیل دوم را نشناسد و با کسی روبه‌رو شود که شناختی از او ندارد. پس مصلحت او اقتضا دارد که وکیل دوم، وکیل وکیل اول (اصلی) باشد.

۱-۲-۳. اختیار وکیل در انتخاب وکیل دوم برای خود یا موکل

اما مطابق یک نظر، در فرض اطلاق اذن در توکیل، وکیل مختار است برای خود یا موکل وکیل بگیرد و تعیین وضعیت وکیل دوم به اراده وکیل اول بستگی دارد.^{۲۶} این دیدگاه تنها به عنوان یک احتمال از سوی فقیهان بیان شده و تنها یکی از فقیهان به صراحت به آن فتوا داده است.^{۲۷} اما برخی از فقیهان این نظر را از ظاهر عبارت کتاب شرایع استنباط کرده و آن را به صاحب شرایع نسبت داده‌اند؛ اگرچه این مفهوم به سختی از عبارت کتاب شرایع قابل استنباط است.^{۲۸} نخست، شهید ثانی در کتاب *مسالك* (شرح شرایع) این نظر^{۲۹} را از عبارت شرایع استنباط کرده است.^{۳۰} بعد از او، محقق سبزواری این نظر^{۳۱} را به محقق حلی نسبت

۲۵. زین الدین بن علی عاملی (شهید ثانی)، *مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام*، العدد ۵ (قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ ه. ق.)، ۲۸۹؛ محقق ثانی، *جامع المقاصد*، ۸: ۱۹۵.

۲۶. میرزای نائینی و عراقی، *الرسائل الفقهية*، ۴۱۵؛ بحرانی، *الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع*، ۱۳: ۱۸۹؛ سبزواری، *کفایة الاحکام*، ۱: ۶۸۳.

۲۷. سید محمدصادق روحانی، *فقه الصادق*، العدد ۲۰ (قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۱۴ ه. ق.)، ۲۶۲.

۲۸. عبارت شرایع این است: «إذا كان أذن لو كيله أن يوكل فإن وكل عن موكله كانا وكيلين له تبطل وكالتهما بموته ولا تبطل بموت أحدهما ولا بعزل أحدهما صاحبه وإن وكله عن نفسه كان له عزله فإن مات الموكل بطلت وكالتهما وكذا إن مات وكيل الأول.»

۲۹. وی این گونه گفته است: «و ثالثها: أنه يتخير بين أن يوكل عن نفسه وعن موكله. وهو ظاهر عبارة الكتاب، لأنه فرض الإذن مطلقاً ثم قال: «فإن وكل عن نفسه. وإن وكل عن موكله.» و وجه التخيير: صلاحية الإطلاق لهما، لصدق الوكيل المأذون فيه على التقديرين.»

۳۰. شهید ثانی، *مسالك الافهام*، ۵: ۲۸۸.

۳۱. وی در مقام بیان دیدگاه سوم نوشته است: «ثالثها، انه يتخير بين ان يوكل عن نفسه وعن الموكل وهو ظاهر المحقق في الشرائع.»

داده است.^{۳۲} صاحب جواهر نیز این نظر^{۳۳} را به صاحب شرایع منتسب می‌داند.^{۳۴} همچنین صاحب مفتاح الکرامه انتساب این نظر به محقق حلی را از مقدس اردبیلی نقل کرده است.^{۳۵}

اما در توجیه این نظر گفته شده که وقتی برای انصراف حق توکیل به یکی از دو مورد، قرینه‌ای وجود نداشته باشد، مقتضای اطلاق توکیل آن است که وکیل مختار باشد برای خود یا موکل، وکیل بگیرد.^{۳۶}

۳-۱. حقوق تطبیقی

۱-۳-۱. حقوق فرانسه

در حقوق فرانسه، در فرضی که وکیل در راستای اجرای موضوع وکالت به دیگری وکالت می‌دهد، به اتفاق نظر، وکیل دوم، وکیل وکیل اول (اصلی) تلقی می‌گردد، هرچند درخصوص تحلیل ماهیت حقوقی رابطه بین آنها اختلاف نظر وجود دارد.^{۳۷} به همین دلیل از وکیل دوم به وکیل ثانوی^{۳۸} یا وکیل جانشین^{۳۹} تعبیر شده است. در این نظام حقوقی، وضعیت حقوقی وکیل دوم به عنوان «وکیل فرعی» تحلیل می‌شود که وکیل وکیل اول تلقی می‌گردد. البته چون موضوع وکالت او همان امری است که وکیل اصلی باید به حساب موکل انجام می‌دهد، وکیل دوم هم باید به نام و به حساب موکل اقدام کند.^{۴۰} بر این اساس، در این فرض، وکیل اول همچنان به عنوان وکیل موکل باقی می‌ماند.

البته در صورتی که وکیل در راستای اعمال توکیل، در قالب انتقال قرارداد، قرارداد وکالت را به دیگری واگذار نماید، وکیل دوم جایگزین و قائم‌مقام وکیل اول شده و به عنوان وکیل موکل اصلی تلقی می‌گردد و وکیل اول سمت خود را از دست می‌دهد. روشن است که انتقال قرارداد، تابع شرایطی است و از جمله باید با رضایت موکل انجام شود.^{۴۱} اما چنان که گفته شد،

۳۲. سبزواری، کفایة الاحکام، ۱: ۶۸۳.

۳۳. ایشان بعد از نقل اقوال مختلف گفته است: «لکن ظاهرالمتن التخییر بینهما.»

۳۴. نجفی، جواهر الکلام، ۲۷: ۴۲۱.

۳۵. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۲۱: ۶۴.

۳۶. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ۲۱: ۶۴.

37. Quenaudon, "Mandat, condition de validité," 16.

38. Mandataire secondaire.

39. Mandataire substitué.

40. Quenaudon, "Mandat, condition de validité," 16.

41. Quenaudon, "Mandat, condition de validité," 16.

چون در توکیل، وکیل اصلی همچنان به سمت خود باقی می‌ماند و وکیل دوم به‌عنوان وکیل او تلقی می‌گردد، به‌طور معمول اجرای توکیل به‌صورت وکالت ثانوی انجام می‌شود، نه انتقال قرارداد؛ به‌ویژه این‌که در حقوق فرانسه توکیل می‌تواند بدون اذن موکل انجام گیرد. بر این اساس، در حقوق فرانسه، با اعمال توکیل، اصل آن است که وکیل دوم، وکیل وکیل اول است.

۱-۳-۲. حقوق آمریکا

در حقوق آمریکا، در فرضی که وکیل حق توکیل دارد، برحسب این‌که او برای موکل وکیل بگیرد یا برای خودش، وضعیت وکیل دوم متفاوت است. در فرضی که او برای موکل وکیل دیگری می‌گیرد، وکیل دوم وکیل موکل اصلی است و رابطه‌ای با وکیل اول (اصلی) ندارد. اما اگر وکیل اصلی برای خودش وکیل گرفته باشد، وکیل دوم وکیل او تلقی شده و رابطه‌ای با موکل اصلی ندارد. این وکیل اصلی است که در برابر موکل، مسئول اعمال وکیل دوم است.^{۴۲} بر این اساس به نظر می‌رسد در صورتی که موکل مشخص نکند که وکیل حق توکیل برای خود یا موکل دارد، تعیین وضعیت وکیل دوم در اختیار وکیل اول است که عقد وکالت منعقد کرده و وکیل دوم را انتخاب می‌کند.

۱-۴-۱. تفکیک بین صور مختلف

به نظر می‌رسد برای تعیین وضعیت وکیل دوم، در رابطه با وکیل اول و موکل، باید بین فروش مختلف تمیز قائل شد.

۱-۴-۱. تلاش برای احراز قصد موکل به مدد قرائن و شواهد

به نظر می‌رسد در فرض اذن در توکیل، باید تلاش کرد از قرائن و شواهد، نظر موکل درخصوص مفهوم و قلمرو «توکیل» را احراز کرد. در این زمینه، دادگاه به هیچ چیزی محدود نیست و باید تمام جوانب را در نظر بگیرد. به‌عنوان مثال، در فرضی که مالک به‌دلیل آماده نبودن سند رسمی ملک، آن را با سند عادی به دیگری می‌فروشد و برای انتقال و تنظیم سند رسمی به خریدار (با حق توکیل به غیر) وکالت می‌دهد که هر زمان که خواست سند مالکیت را به نام خود یا دیگری انتقال دهد، توکیل را باید این‌گونه تفسیر کرد که وکیل حق دارد برای خود وکیل بگیرد و وقتی توکیل اجرا می‌شود و وکیل دوم انتخاب می‌گردد، او وکیل وکیل اول خواهد بود، نه وکیل موکل. زیرا وقتی موکل با سند عادی، ملک موضوع وکالت را

42. Mechem, "Delegation of Authority by an Agent," 106.

به وکیل انتقال داده‌است، دیگر در اجرای موضوع وکالت که همان تنظیم سند رسمی است نفعی ندارد. به علاوه، در این فرض می‌توان گفت که اصلاً موکل دیگر مالک موضوع وکالت نیست. اما چون مطابق ماده ۲۲ قانون ثبت، مالک ملک ثبتی کسی است که سند رسمی به نام اوست، استدلال دوم تا حدودی مشکل به نظر می‌رسد.

در تأیید این امر می‌توان به دادنامه شماره ۹۰۰۱۱۰۰/۱۲/۸۳ مورخ ۱۳۸۳/۱۱/۱۷، صادره از شعبه ۱۲ دادگاه حقوقی تهران استناد کرد. در این پرونده، شخص «س» ملکی را با مبیعه‌نامه عادی به «ذ» می‌فروشد و به او وکالت رسمی با حق توکیل می‌دهد که با انجام مقدمات انتقال سند، سند رسمی را به نام خود یا هرکس که بخواهد منتقل نماید. آقای «ذ» در راستای اذن در توکیل، به دوست خود، آقای «ع»، وکالت می‌دهد تا مقدمات انتقال سند رسمی را فراهم نماید و سند را به هرکس که خواست انتقال دهد. بعد از مدتی، شخص «ذ» (وکیل اول) فوت می‌کند و بعد از فوت او، آقای «ع» (وکیل دوم) با استفاده از وکالت، سند ملک را به نام خود انتقال می‌دهد. با اطلاع ورثه «ذ» از این واقعه، دعوی به خواسته ابطال سند مالکیت، علیه شخص «ع» اقامه شده و پرونده به شعبه ۱۲ دادگاه حقوقی تهران ارجاع می‌گردد. خواهان‌ها در شرح دادخواست این‌گونه استدلال می‌کنند که چون وکیل دوم، وکیل وکیل اول بوده‌است، در واقع وکیل اول، موکل وکیل دوم است و با فوت موکل (وکیل اول)، وکیل دوم منعزل می‌گردد. بر این اساس، در زمان انتقال سند به نام وکیل دوم، او سمتی نداشته‌است و انتقال سند به نام او فضولی و باطل است. شعبه ۱۲ بعد از رسیدگی، با پذیرش دعوی خواهان، حکم به نفع وی و ابطال سند صادر کرده‌است. در متن رأی دادگاه این‌گونه استدلال شده‌است: «... فروشنده آپارتمان [آقای س] با انتقال [ملک] و اعطای وکالت [به آقای ذ] نفعی در مورد وکالت نداشته که وکیل دوم (آقای ع) وکیل وی محسوب گردد؛ بلکه وی وکیل وکیل اول (مرحوم ذ) است و با فوت وی وکالت مرتفع گردیده، دعوی مطروحه را قابل پذیرش دانسته، به استناد ماده ۶۷۸ ق.م. و مواد ۱۹۷ و ۱۹۸ ق.آ.د.م.، حکم به ابطال سند مالکیت آقای «ع» نسبت به آپارتمان، به شرح خواسته صادر و اعلام می‌گردد...»

در این رأی، دادگاه انتقال مالکیت آپارتمان موضوع وکالت به «ذ»، وکیل اول، را قرینه بر این گرفته که حق توکیل اعطاشده از جانب فروشنده (س) به وکیل اول، باید این‌گونه تفسیر شود که او حق دارد برای خودش وکیل بگیرد، نه موکل؛ زیرا موکل در وکالتی که توسط وکیل اول به وکیل دوم داده شده، ذینفع نیست. این رأی در مرجع تجدیدنظر تأیید شده‌است.

۱-۴-۲. انتقال قرارداد وکالت

اما ممکن است در راستای اعمال توکیل، انتقال قرارداد وکالت صورت گیرد. در فرضی که وکیل اول بر مبنای اختیار حاصله (با اذن موکل)، موقعیت قراردادی خود (قرارداد وکالت) را به دیگری انتقال می‌دهد، منتقل‌الیه یا همان وکیل دوم، قائم‌مقام وکیل اول شده و وکیل موکل اصلی می‌شود و سمت وکیل اول از بین می‌رود. در این فرض او با وکیل اول هیچ ارتباط حقوقی ندارد.

انتقال قرارداد به این معناست که در جریان اجرای قرارداد، یکی از طرفین قرارداد به وسیله شخص ثالث جایگزین گردد.^{۴۳} انتقال قرارداد در حقیقت به معنای انتقال موقعیت قراردادی است؛ یعنی شخص ثالث جانشین طرف قرارداد شود.^{۴۴} انتقال قرارداد عقدی است که بین یکی از طرفین قرارداد با شخص ثالث منعقد می‌شود، اما برای نفوذ و اعتبار آن رضایت طرف دیگر قرارداد شرط است.^{۴۵} البته برای اعتبار انتقال قرارداد، تشریفات هم لازم دانسته شده است، از جمله آن که باید به صورت مکتوب باشد.^{۴۶}

با توجه به طبیعت عقد وکالت که یک عقد مستمر است، وکالت هم می‌تواند موضوع انتقال قرار گیرد و از سوی وکیل به غیر انتقال یابد و با وقوع آن، منتقل‌الیه قائم‌مقام وکیل اول می‌شود و سمت وکیل اول زائل می‌شود.^{۴۷}

صرف نظر از این که در حقوق ایران، راجع به انتقال قرارداد به طور عام، و انتقال وکالت

43. Philippe Malaurie, Laurent Aynès, and Philippe Stoffel-Munck, *Droit civil, Droit des obligations* (Paris: LGDJ, 2016), 473.

44. انتقال قرارداد وسیله‌ای برای بقای یک قرارداد است؛ هنگامی که یکی از طرفین قرارداد نمی‌تواند یا نمی‌خواهد به قرارداد ادامه دهد، به جای این که آن را فسخ کند، آن را به دیگری انتقال می‌دهد (Malaurie, Aynès and Stoffel-Munck, *Droit civil*, 463). در واقع «انتقال قرارداد» جایگزین «فسخ قرارداد» است. (Malaurie, Aynès and Stoffel-Munck, *Droit civil*, 463). انتقال قرارداد این امکان را فراهم می‌کند که یک قرارداد به حیات خود ادامه دهد و از آثار و نتایج مخرب عدم اجرای آن جلوگیری شود. انتقال قرارداد با انتقال طلب و دین متفاوت است؛ انتقال قرارداد، انتقال موقعیت قراردادی است. (Malaurie, Aynès, and Stoffel-Munck, *Droit civil*, 475). انتقال قرارداد حاصل تحول در مفهوم قرارداد است؛ تحول از یک منبع تعهد (دین و طلب)، به یک رابطه حقوقی بین اشخاص. (Malaurie, Aynès, and Stoffel-Munck, *Droit civil*, 475). انتقال قرارداد مستلزم انتقال مال به معنای دقیق کلمه (شیء) نیست؛ قرارداد مال نیست؛ بلکه جایگزین شدن یک شخص طرف قرارداد به جای دیگری است تا قرارداد به حیات خود ادامه دهد. انتقال قرارداد نوعاً در قراردادهای مستمر قابل تصور است که در طول زمان باید اجرا شود؛ مانند اجاره، وکالت و ...

45. Malaurie, Aynès, and Stoffel-Munck, *Droit civil*, 463.

46. Malaurie, Aynès, and Stoffel-Munck, *Droit civil*, 473.

47. Quenaudon, "Mandat, condition de validité," 16.

به‌طور خاص، نصی وجود ندارد، اما بر مبنای عموماً می‌توان آن را پذیرفت. به‌علاوه، از برخی مواد قانون مدنی می‌توان استنباط کرد که نویسندگان قانون مدنی با نهاد «انتقال قرارداد» آشنا بوده و انتقال برخی عقود را به‌صراحت پذیرفته‌اند، هرچند احکام آن را بیان نکرده‌اند. از جمله ماده ۵۴۱ قانون مدنی، در مورد عقد مزارعه مقرر داشته: «عامل می‌تواند برای زراعت اجیر بگیرد یا با دیگری شریک شود، ولی برای انتقال معامله یا تسلیم زمین به دیگری رضای مزارع لازم است.» این ماده، به‌طور صریح، از انتقال «قرارداد مزارعه» سخن گفته‌است.^{۴۸} همچنین دکتربین، انتقال قرارداد اجاره را پذیرفته‌است.^{۴۹} بر این اساس، اگرچه در مورد وکالت، قانون مدنی ساکت است، اما به نظر می‌رسد بر مبنای عموماً، باید حکم به جواز انتقال قرارداد وکالت کرد. از نظر کبرای قضیه، تردیدی در قابلیت انتقال قرارداد وکالت وجود ندارد، اما تردید در تحقق صغراست؛ این که در چه زمان می‌توان گفت انتقال قرارداد وکالت واقع شده‌است.

در فرضی که وکیل به قصد انتقال قرارداد با شخص ثالث توافق می‌کند و بر همین مبنا رضایت موکل را اخذ می‌کند، در تحقق انتقال قرارداد وکالت و آثار آن نباید تردید کرد. اما در فرضی که موکل صرفاً به وکیل اذن در توکیل می‌دهد، در این که می‌توان از آن «انتقال قرارداد» را استنباط کرد به‌شدت تردید است؛ زیرا چنان که روشن است، بین «توکیل» و «انتقال قرارداد وکالت»، به لحاظ آثار، تفاوت وجود دارد. در خصوص توکیل قبلاً توضیح داده شد که صرف نظر از این که اذن در توکیل برای موکل باشد یا وکیل، به‌رغم اعمال توکیل و انتخاب وکیل دوم، سمت وکیل اول همچنان باقی می‌ماند؛ یعنی وکیل اول همچنان وکیل موکل اصلی است؛ خواه وکیل دوم، وکیل وکیل اول یا وکیل موکل باشد.^{۵۰} اما با انتقال قرارداد وکالت، سمت وکیل اول از بین می‌رود و وکیل دوم قائم‌مقام او می‌شود. بر این اساس، در صورت تردید در بقای سمت وکیل اول، استصحاب سمت او اقتضا دارد که سمت وی را همچنان باقی بدانیم و باید بر آن بود که از اذن در «توکیل» به‌طور مطلق، نمی‌توان انتقال قرارداد وکالت را استنباط کرد.

۴۸. امیرناصر کاتوزیان، عقود معین، جلد ۲ (تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۳)، ۲۰۴.

۴۹. امیرناصر کاتوزیان، عقود معین، جلد ۱ (تهران: شرکت انتشار، ۱۳۷۳)، ۳۷۵.

۵۰. نجفی، جواهر الکلام، ۲۷: ۴۲۱-۴۲۲.

۱-۴-۳. فقدان هر نوع قرینه و عدم انتقال قرارداد وکالت

در این فرض که هیچ نوع قرینه‌ای وجود ندارد و بنا به فرض، انتقال قرارداد وکالت هم واقع نشده است و توکیل به صورت مطلق است، به نظر می‌رسد که باید وکیل دوم را وکیل موکل دانست. در اثبات این ادعا، استدلال مشهور فقیهان دائر بر تابعیت ولایت از مالکیت استدلال بنیادین بوده و درخور تأیید است. در قسمت قبل به تفصیل مبانی آن بیان شد. به علاوه، در تأیید این نظر می‌توان این‌گونه استدلال کرد که با توجه به اصل عدم ولایت و لزوم تفسیر مضیق اختیارات وکیل، باید حق «توکیل» را به‌گونه‌ای تفسیر کرد که اختیار وکیل اول محدود به قدر متیقن باشد. این امر اقتضا دارد که «توکیل» به نحوی باشد که وکیل اول اختیار اخذ وکیل برای موکل را داشته باشد؛ زیرا اگر وکیل دوم را وکیل وکیل اول بدانیم، او از تمام اختیارات یک موکل برخوردار است و از جمله حق عزل وکیل دوم را خواهد داشت؛ درحالی‌که اگر وکیل دوم وکیل موکل باشد، وکیل اول حق عزل او را ندارد. پس تفسیر محدود اختیار وکیل اول مقتضی آن است که «توکیل» به‌گونه‌ای تفسیر شود که در صورت اعمال آن، وکیل دوم وکیل موکل اصلی باشد.

استدلال طرفداران نظریه «وکیل دوم، وکیل وکیل اول است» نیز برای اثبات ادعا کافی نیست؛ زیرا چنان‌که بیان شد، استدلال آن‌ها بیشتر مبتنی بر نوعی استحسان و مصلحت‌اندیشی است تا برهان منطقی. گفته شده که «هدف از اعطای توکیل، تسهیل امر وکیل در اجرای موضوع وکالت است؛ پس باید وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد!» حتی اگر این ادعا پذیرفته شود، نتیجه موردنظر ثابت نمی‌گردد؛ زیرا تسهیل در اجرای موضوع وکالت، با انتخاب وکیل دوم برای وکیل اول ملازم نیست؛ بلکه تنها لزوم انتخاب وکیل دوم در کنار وکیل اول را ثابت می‌کند؛ اما این‌که وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد یا موکل، با آن ثابت نمی‌گردد. به علاوه، اگر وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد، نه تنها امر وی تسهیل نمی‌گردد، بلکه به دلیل مسئولیتی که وی در لزوم کنترل و نظارت بر اعمال وکیل دوم پیدا می‌کند، مشکل می‌شود. همچنین در نقطه مقابل گفته شده که ظاهر از اعطای حق توکیل، انتخاب وکیل برای موکل است. اگر این دو ظاهر (اصل) با هم تعارض نموده و تساقط نمایند، ادله نظریه اول بدون معارض باقی می‌ماند. پس در فرض تردید، باید به اصل رجوع کرد و معتقد بود که وکیل دوم، وکیل موکل است، نه وکیل اول.

در تأیید این دیدگاه می‌توان به دادنامه شماره ۱۳۶، مورخ ۹۳/۲/۳۱ صادره از شعبه ۲۴۰ دادگاه حقوقی تهران استناد کرد که در شعبه ۱۰ تجدیدنظر تهران تأیید شده است. در این

پرونده، مالک ملکی برای انتقال سند رسمی آن به دیگری وکالت می‌دهد. وکیل با استفاده از حق توکیلی که به وی اعطا شده، در انجام موضوع وکالت، به ثالثی وکالت می‌دهد. قبل از هر نوع اقدام از سوی وکیل دوم، وکیل اول فوت می‌کند و وکیل دوم بعد از آن، موضوع وکالت را اجرا و سند ملک را به نام خود می‌نماید. مالک با این استدلال که وکیل دوم، وکیل وکیل اول بوده و با فوت وکیل اول (به‌عنوان موکل) سمت او زائل شده‌است، ابطال سند را از دادگاه در خواست می‌کند. وکلای خواننده با رد این استدلال مدعی می‌شوند که وکیل دوم، وکیل موکل است نه وکیل اول، و خواستار رد دعوا می‌شوند. دادگاه استدلال خوانندگان را پذیرفته و وکیل دوم را وکیل موکل دانسته و حکم به رد دعوای ابطال سند صادر کرده‌است. در متن رأی، در توجیه حکم این‌گونه استدلال شده‌است:

«... دادگاه ضمن پذیرش استدلال وکلای خوانندگان، به‌واسطه انطباق با مقررات قانونی و این‌که در اعطای وکالت از ناحیه وکیل حد واسط (وکیل اول) نوعاً رابطه موکل اصلی با وکیل ابتدایی و ثانوی در عرض یکدیگر قرار می‌گیرد نه در طول آن، تا فوت وکیل حد واسط [اول] خللی در سمت وکیل ثانوی ایجاد نماید و با بقای حیات موکلین اصلی و نیز فقدان اقدام ایشان به عزل وکیل ثانوی، اقدامات وکیل ثانوی نوعاً در حدود وکالت منسوب به موکلین خواهد بود و با این وصف، موجبی برای اجابت خواسته خواهان‌ها وجود ندارد و بر این اساس، دادگاه مستنداً به ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، حکم به بطلان دعوی خواهان‌ها صادر و اعلام می‌دارد. رأی صادره حضوری و ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ، قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم محترم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.»^{۵۱}

با اعتراض به رأی صادره، شعبه ۱۰ دادگاه تجدید با رد تجدیدنظرخواهی، رأی بدوی را عیناً تأیید می‌کند. در رأی تجدیدنظر این‌گونه آمده‌است:

«... تجدیدنظرخواهی آقای ... نسبت به آن بخش از دادنامه شماره ۱۳۶ مورخ ۹۳/۲/۳۱ صادره از شعبه ۲۴۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران که به‌موجب آن، دعوای تجدیدنظرخواهان با خواسته ابطال سند رسمی وکالت شماره ... به‌لحاظ فوت وکیل واسط، مرحوم ... مورد پذیرش دادگاه قرار نگرفته و در این قسمت با استدلال صحیح مندرج در دادنامه، حکم به بطلان دعوا صادر شده، وارد و محمول بر صحت نمی‌باشد و دادنامه در این

۵۱. شعبه ۲۴۰ دادگاه حقوقی تهران، دادنامه شماره ۱۳۶، مورخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۳.

قسمت و صرفاً نسبت به سهام تجدیدنظرخواه ...، به مساحت ۲۲۲ مترمربع، مطابق مقررات و با رعایت اصول دادرسی و استنباط صحیح از قانون صادر شده و خدشه‌ای به اعتبار این قسمت از دادنامه وارد نیست؛ تجدیدنظرخواه نیز در این مرحله از دادرسی، دلیل یا مدرک محکمه‌پسندی که نقض این بخش از دادنامه را ایجاب کند، ابراز نکرده و لایحه اعتراضیه ... متضمن جهت موجه نمی‌باشد. به‌علاوه، ایراد تجدیدنظرخواه به این که در متن وکالت‌نامه رسمی شماره ...، اختیار معامله موکل با خودش تصریح نگردیده نیز وارد نمی‌باشد؛ چراکه قید عبارت «انجام هر نوع معامله تحت هر یک از عقود ... با هر شخص حقیقی یا حقوقی در قبال هر مبلغ و ...» در شرح وکالت‌نامه رسمی مورد نزاع، اعم از معامله موکل با خودش یا اشخاص ثالث می‌باشد و دایره تسری عبارت هر شخص حقیقی یا حقوقی به وسعتی است که شخص موکل را نیز شامل می‌شود و ایراد از این جهت مردود می‌باشد. لذا دادگاه اعتقاد و استدلال محکمه نخستین را صحیح می‌داند، فوت وکیل واسط را مؤثر تشخیص نداده، ادعای تجدیدنظرخواه را محمول بر صحت نمی‌داند. دادگاه معتقد است وکیل واسط، بعد از تفویض اختیارات خود، از دایره روابط طرفین خارج شده و وکیل در تنظیم سند رسمی و مبیعه‌نامه به وکالت از مالک اقدام نموده؛ لذا مستنداً به ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی، ضمن رد درخواست تجدیدنظرخواهی در این بخش، دادنامه تجدیدنظرخواسته صرفاً نسبت به سهام ... تأیید می‌گردد. ... رئیس شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران - مستشار دادگاه»^{۵۲}

البته نه در رأی بدوی و نه تجدیدنظر، از سوی دادگاه استدلالی ذکر نشده است و دادگاه صرفاً به بیان این حکم اکتفا کرده که در صورتی که وکیل در راستای اعمال حق توکیل به دیگری وکالت بدهد، وکیل دوم، وکیل موکل است نه وکیل اول، که از این جهت قابل ایراد است و می‌توان گفت رأی غیر مستدل است. به‌علاوه، آن قسمت از رأی دادگاه که مقرر داشته با گزینش وکیل دوم وکیل اول منعزل می‌شود، نیز قابل ایراد است؛ زیرا چنان که خواهیم گفت، با گزینش وکیل دوم که در راستای اعمال حق توکیل صورت می‌گیرد، سمت وکیل اول زائل نمی‌گردد؛ خواه وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد، خواه وکیل موکل.

۲. آثار حقوقی مترتب بر تعیین وضعیت وکیل دوم

وکیل، در اعمال توکیل، باید از اذن موکل پیروی کند و از حدود آن تجاوز نکند. بر این اساس، در صورتی که اذن در توکیل صریح در اخذ وکیل برای موکل باشد، یا معتقد باشیم که اطلاق

۵۲. شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۰۰۰۸۸۰، مورخ ۱۲ مهر ۱۳۹۳.

توکیل منصرف به آن است که وکیل دوم وکیل موکل باشد، اگر وکیل برای خودش وکیل دوم را بگیرد، وکالت وکیل دوم فضولی و باطل خواهد بود. همچنین است در فرضی که اذن در توکیل برای وکیل است، اما وکیل برای موکل وکیل انتخاب می‌کند.^{۵۳} اما چنان‌که گفته شد، آن‌که وکیل دوم، وکیل موکل یا وکیل اول باشد، احکام و آثار وکالت متفاوت خواهد بود؛ در این بخش آثار اعمال توکیل را در دو فرض جداگانه بررسی می‌کنیم.

۱-۲. وکیل دوم، وکیل موکل باشد

در صورتی که وکیل دوم، وکیل موکل باشد، احکام ذیل بر روابط بین آن‌ها مترتب می‌گردد:

۱-۱-۲. بقای سمت وکیل اول؛ تعدد وکلا

مهم‌ترین اثر این نوع توکیل آن است که با اجرای آن و گزینش وکیل دوم، سمت وکیل اول از بین نمی‌رود و او همچنان وکیل موکل اصلی خواهد بود. بر این اساس، در این فرض، موکل دو وکیل دارد؛ وکیل اول و وکیل دوم.^{۵۴} چنانچه از اوضاع و احوال استنباط گردد که آن‌ها منفرداً مجاز به انجام موضوع وکالت هستند، انجام موضوع وکالت از ناحیه هر یک از وکلا، در حق موکل نافذ خواهد بود. اگر چنین قرینه‌ای وجود نداشته باشد، وکلا باید مجتمعاً موضوع وکالت را انجام دهند.^{۵۵} به عبارت دیگر، استقلال هر یک از وکلا در اجرای موضوع وکالت، نیازمند اذن صریح یا ضمنی موکل است و قدر متقین، انجام موضوع وکالت با نظر مجموع وکلاست.^{۵۶}

۲-۱-۲. عدم وجود رابطه حقوقی بین وکیل دوم و وکیل اول

در این فرض که وکیل دوم به‌طور مستقیم، به‌عنوان وکیل موکل اصلی انتخاب شده، بین او و وکیل اول هیچ‌گونه رابطه حقوقی ایجاد نمی‌گردد؛ آن‌ها، هر دو، در عرض هم، وکیل موکل اصلی هستند، اما بین آن دو هیچ رابطه حقوقی وجود ندارد.^{۵۷} بر این اساس، وکیل اول حق عزل وکیل دوم را ندارد و فوت یا حجر او و همچنین عزل او توسط موکل، تأثیری بر سمت وکیل دوم ندارد. همچنین عزل، انزال یا فوت وکیل دوم هیچ تأثیری بر سمت وکیل اول

۵۳. میرزای نائینی و عراقی، *الرسائل الفقهية*، ۴۱۶.

۵۴. نجفی، *جواهر الکلام*، ۲۷: ۴۲۱.

۵۵. قانون مدنی، ماده ۶۶۹.

۵۶. محمدجعفر جعفری لنگرودی، *محتشای قانون مدنی* (تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۹)، ۳۵۹.

۵۷. سید ابوالحسن اصفهانی، *وسيلة النجاة*، تعلیق الامام خمینی، العدد ۲ (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ ه. ق.)، ۵۱۲؛ سبزواری، *مهذب الاحکام*، ۲۱: ۲۱۴.

ندارد.^{۵۸} به علاوه، وکیل اول هیچ‌گونه مسئولیتی نسبت به اعمال وکیل دوم نخواهد داشت. تنها تعهد او تلاش در جهت رعایت غبطه و مصلحت موکل در انتخاب وکیل دوم، در فرضی است که انتخاب وکیل به اختیار او واگذار شده است. در این فرض، اگر او در انتخاب وکیل کوتاهی کند و شخصی را انتخاب کند که امین و مورد ثقة نباشد، نسبت به اعمال او در برابر موکل مسئول خواهد بود.^{۵۹}

۲-۱-۳. برقراری رابطه حقوقی بین موکل و وکیل دوم

با اجرای توکیل و گزینش وکیل دوم، بین او و موکل اصلی رابطه قراردادی مستقیم برقرار می‌شود و او وکیل موکل اصلی شده و تمام احکام و آثار حقوقی بین وکیل و موکل، در رابطه بین آنان برقرار می‌گردد. بر این اساس، موکل اصلی حق عزل وکیل دوم را دارد و فوت و حجر او موجب انزعال وکیل دوم می‌شود. به علاوه، موکل باید پایبند به اعمالی باشد که وکیل دوم در حدود اذن به حساب و به نیابت از او انجام می‌دهد. همچنین او باید از عهده هزینه‌هایی که وکیل دوم در راستای اجرای موضوع وکالت متحمل شده است برآید^{۶۰} و دستمزد او راپردازد.^{۶۱}

۲-۲. وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد

اگر وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد، بین آن دو رابطه وکالت برقرار می‌شود. در این فرض، او به‌طور مستقیم با موکل اصلی رابطه قراردادی پیدا نمی‌کند، اما چون موضوع وکالت متعلق به موکل است، غیرمستقیم و با واسطه وکیل اول، با موکل مرتبط است. در این فرض، آثار حقوقی ذیل بر روابط بین آن‌ها حاکم است.

۲-۲-۱. بقای سمت وکیل اول

در این فرض نیز با اعمال توکیل و گزینش وکیل دوم، سمت وکیل اول همچنان باقی می‌ماند. او در برابر موکل اصلی همچنان وکیل او بوده و متعهد به اجرای موضوع وکالت است و باید به تعهدات خود به‌عنوان وکیل پایبند باشد. به علاوه، چون بنا به فرض، وکیل دوم، وکیل اوست،

۵۸. نجفی، جواهر الکلام، ۲۷: ۴۲۱؛ اصفهانی، وسیلة النجاة، ۵۱۲؛ سبزواری، مهذب الاحکام، ۲۱: ۲۱۴؛ سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، منهاج المؤمنین، العدد ۲ (قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۹ ه. ق.)، ۱۳۴؛ صافی گلپایگانی، لطف‌الله، هدایة العباد، العدد ۲ (قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۷ ه. ق.)، ۱۱۸؛ حسینعلی منتظری، الاحکام الشرعیة (قم: نشر تفکر، ۱۴۱۳ ه. ق.)، ۴۲۵.

۵۹. قانون مدنی، ماده ۶۶۷.

۶۰. قانون مدنی، ماده ۶۷۵.

۶۱. قانون مدنی، مواد ۶۷۵ و ۶۷۶.

او در برابر موکل، مسئول اعمال وکیل دوم است و باید بر اعمال او نظارت کامل نماید.

۲-۲-۲. رابطه وکالت بین وکیل اول و دوم

در این فرض، بین وکیل اول و وکیل دوم رابطه وکالت ایجاد می‌گردد. بر این اساس، وکیل اول، موکل وکیل دوم تلقی شده و از تمام حقوق و تعهدات موکل در برابر او برخوردار است؛ فوت و حجر او سبب انزال وکیل دوم می‌گردد.^{۶۲} اما آیا وکیل اول حق عزل وکیل دوم را دارد؟ مشهور معتقدند که وکیل اول حق عزل وکیل دوم را دارد،^{۶۳} اما برخی معتقدند که چون وکیل دوم در واقع وکیل موکل است، وکیل اول حق عزل او را ندارد. به نظر می‌رسد وکیل اول حق عزل وکیل دوم را داشته باشد، زیرا این امر لازمه اختیار وکیل اول در انتخاب وکیل است و وقتی وکیل اول در برابر موکل، نسبت به اعمال وکیل دوم، پاسخگو و مسئول است، منطقاً باید اختیار عزل او را هم داشته باشد. به علاوه، چون بنا به فرض، وکیل اول در رابطه با وکیل دوم وضعیت «موکل» را دارد، هر موکلی حق عزل وکیل خود را دارد. همچنین وکیل دوم در برابر وکیل اول از کلیه حقوق و تعهدات وکیل برخوردار است.

۲-۲-۳. رابطه بین وکیل دوم و موکل اصلی

با توجه به این که موضوع وکالت متعلق به موکل است، وکیل دوم، وکیل موکل هم تلقی می‌گردد. بر این اساس، فوت و حجر موکل سبب انزال وکیل دوم هم می‌شود. همچنین موکل به طور مستقیم حق عزل وکیل دوم را دارد، بدون این که وکیل اول را عزل کند.^{۶۴} اما اگر موکل، وکیل اول را عزل کند، آیا وکیل دوم هم منعزل می‌شود؟ در این خصوص اختلاف نظر است؛ فقیهان مالکی با عزل وکیل اول از سوی موکل، سمت وکیل دوم را باقی می‌دانند، زیرا وکیل دوم در واقع وکیل موکل است.^{۶۵} اما فقیهان امامیه عزل وکیل اول توسط موکل را سبب عزل وکیل دوم می‌دانند.^{۶۶} به نظر می‌رسد با عزل وکیل اول، باید وکیل دوم منعزل شود، زیرا

۶۲. حسن بن یوسف مطهر حلی (علامه حلی)، *تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیه*، تحقیق: ابراهیم بهادری، العدد ۳ (قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۲۰ ه. ق.)، ۳۱؛ بحرانی، *الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع*، ۱۳: ۱۸۹؛ مرعشی، *منهاج المؤمنین*، ۲: ۱۳۴.

۶۳. علامه حلی، *تذکره الفقهاء*، ۱۱۶.

۶۴. بحرانی، *الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع*، ۱۳: ۱۸۹؛ صافی گلپایگانی، *هدایة العباد*، ۲: ۱۱۹؛ سید علی حسینی سیستانی، *المسائل المنتخبة* (قم: دفتر آیت الله سیستانی، ۱۴۱۴ ه. ق.)، ۳۳۶؛ منتظری، *الاحکام الشرعیة*، ۴۲۵؛ زین الدین، *کلمة التقوی*، ۶: ۵۰۶؛ صافی گلپایگانی، *هدایة العباد*، ۲: ۱۵۵.

۶۵. شمس الدین محمد الدسوقی، *حاشیة الدسوقی علی الشرح الکبیر*، العدد ۳ (مصر: دار احیاء الکتب العربیة، [بی تا])، ۳۸۸.

۶۶. زین الدین، *کلمة التقوی*، ۶: ۵۰۶؛ صافی گلپایگانی، *هدایة العباد*، ۲: ۱۱۹؛ سیستانی، *المسائل المنتخبة*، ۳۳۶؛ منتظری، *الاحکام الشرعیة*، ۴۲۵.

چنان‌که گفته شد، وکیل دوم در ظاهر وکیل وکیل اول است؛ پس همان‌طور که فوت یا حجر وکیل اول سبب انحلال وکالت ثانوی و عزل وکیل دوم می‌گردد، عزل وکیل اول هم باید سبب عزل وکیل دوم گردد؛ وقتی می‌پذیریم که وکیل دوم، وکیل وکیل اول است و نظارت بر کار او برعهده وکیل اول است، پس عزل وکیل اول، باید سبب عزل وکیل دوم شود.

نتیجه‌گیری

به‌عنوان نتیجه‌گیری از مباحث مطرح‌شده باید گفت:

۱. در فرضی که موکل به وکیل حق توکیل می‌دهد، در صورتی که وی معین کند که وکیل حق‌گزینش وکیل برای خود یا موکل را دارد، او صرفاً می‌تواند بر مبنای حق توکیل، وکیل دوم را انتخاب نماید. اما اگر توکیل به صورت مطلق بوده باشد، در این‌که وکیل مجاز به انتخاب وکیل برای خود یا موکل می‌باشد، اختلاف نظر است.

۲. در فقه اسلامی، مشهور فقیهان معتقدند که در فرض اطلاق «حق توکیل»، اصل آن است که وکیل صرفاً می‌تواند برای موکل، وکیل دیگری بگیرد و در صورت اعمال حق توکیل، وکیل دوم، وکیل موکل است. با توجه به سکوت قانون مدنی ایران، بر مبنای اصل ۴ قانون اساسی، این نظر را باید در حقوق موضوعه ایران تأیید کرد. رویه قضایی نیز به همین نظر تمایل دارد.

۳. وکیل می‌تواند با اذن موکل، قرارداد وکالت را به دیگری انتقال دهد. در این فرض، منتقل‌الیه (وکیل دوم) قائم‌مقام وکیل اول شده و وکیل موکل می‌گردد. به‌علاوه، سمت وکیل اول از بین می‌رود.

۴. در حقوق فرانسه، در صورت اطلاق حق توکیل، وکیل دوم، وکیل وکیل اول است؛ یعنی وکیل اول تنها می‌تواند برای خود وکیل بگیرد. از این جهت بین حقوق فرانسه و فقه اسلامی و حقوق موضوعه ایران تفاوت وجود دارد. البته در این نظام حقوقی هم، انتقال قرارداد وکالت سبب قائم‌مقامی وکیل دوم به جای وکیل اول شده و در این فرض او وکیل موکل خواهد بود. در حقوق آمریکا، اگر موکل معین نکرده باشد که وکیل برای موکل یا خود وکیل بگیرد، او مختار است برای هرکس که تشخیص داد، وکیل انتخاب نماید و بر این اساس، تعیین وضعیت وکیل دوم به اراده وکیل اول بستگی دارد. این نظر یکی از دیدگاه‌های موجود در فقه اسلامی است و البته با نظر مشهور فقیهان مغایر است.

۵. در صورتی که وکیل دوم، وکیل موکل باشد، سمت وکیل اول همچنان باقی است و بین دو وکیل هیچ رابطه حقوقی برقرار نمی‌گردد. وضعیت آن‌ها همانند موردی است که موکل، برای انجام موضوع وکالت، دو وکیل انتخاب کرده باشد. بر این اساس، فوت و حجر هر یک از وکلا تأثیری بر سمت دیگری ندارد. البته اگر یکی از وکلا فوت کند یا محجور شود، در صورتی که آن‌ها اختیار انجام موضوع وکالت را به صورت منفرد نداشته باشند، وکیل باقی‌مانده حق انجام موضوع وکالت را ندارد، تا زمانی که وکیل دیگری از سوی موکل منصوب گردد. اما اگر وکیل دوم، وکیل وکیل اول باشد، بین آن دو رابطه بین وکیل و موکل برقرار می‌شود و فوت و حجر وکیل اول موجب زوال سمت وکیل دوم می‌شود. به علاوه، وکیل اول حق عزل وکیل دوم را دارد. البته در این فرض، وکیل دوم به تبع وکیل موکل هم خواهد بود و فوت و حجر موکل موجب زوال سمت وکیل اول و دوم می‌شود.



سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

- امامی، سید حسن. حقوق مدنی. چاپ ۱۲، جلد ۲، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. محشای قانون مدنی. چاپ ۱، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۹.
- شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۰۰۰۸۸۰، مورخ ۱۲ مهر ۱۳۹۳.
- شعبه ۲۴۰ دادگاه حقوقی تهران، دادنامه شماره ۱۳۶، مورخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۳.
- کاتوزیان، امیرناصر. حقوق مدنی. عقود معین. چاپ ۲، جلد ۴، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶.
- کاتوزیان، امیرناصر. حقوق مدنی. عقود معین. چاپ ۳، جلد ۲، تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۳.
- کاتوزیان، امیرناصر. حقوق مدنی. عقود معین. چاپ ۵، جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳.
- کاتوزیان، امیرناصر. شیوه تجربی تحقیق در علم حقوق. چاپ ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹.

ب- منابع عربی:

- ابن قدامة، عبدالرحمن. الشرح الكبير. العدد ۵، بیروت: دارالکتب العربیة للطباعة و النشر، [بی تا].
- اصفهانى، سید ابوالحسن. وسیلة النجاة. تعلیقة الامام خمینی. طباعة ۱، العدد ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ ه. ق.
- بحرانی آل عصفور، حسین بن محمد. الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع. طباعة ۱، العدد ۱۳، قم: مجمع البحوث العلمیة، [بی تا].
- حسینی عاملی، سید جواد بن محمد. مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة. طباعة ۱، العدد ۲۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۹ ه. ق.
- حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف مطهر اسدی. تحریر الاحکام الشرعیة علی مذهب الامامیة. محقق: ابراهیم بهادری. طباعة ۱، العدد ۳، قم: مؤسسه الامام الصادق، ۱۴۲۰ ه. ق.
- حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف مطهر اسدی. تذکرة الفقهاء. [بی جا]: [بی تا].
- حلی (محقق حلی)، نجم الدین جعفر بن حسن. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. طباعة ۲، العدد ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ه. ق.
- حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. طباعة ۱، العدد ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ه. ق.

- خمينى، سيد روح الله، تحرير الوسيلة. طباعة ١، العدد ٢، قم: مؤسسة مطبوعات دار العلم، [بى تا].
الدسوقى، شمس الدين محمد. حاشية الدسوقى على الشرح الكبير. العدد ٣، مصر: دار احياء الكتب العربية، [بى تا].
- روحانى، سيد محمد صادق. فقه الصادق. طباعة ٣، العدد ٢٠، قم: مؤسسة دارالكتاب، ١٤١٤ هـ. ق.
زين الدين، محمد امين. كلمه التقوى. طباعة ٢، العدد ٦، قم: انتشارات مهر، ١٤١٣ هـ. ق.
سيزوارى (محقق سيزوارى)، محمداقرب بن محمد. كفاية الاحكام. طباعة ١، العدد ١، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به حوزه علمية قم، ١٠٩٠ هـ. ق.
سيزوارى، سيد عبدالاعلى. مهذب الاحكام فى بيان الحلال والحرام. طباعة ٤، العدد ٢١، بيروت: مؤسسة المنار، ١٤١٦ هـ. ق.
السرخسى، محمد بن أحمد بن أبى سهل شمس الأئمة. المبسوط. العدد ١٩، بيروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر، ١٤٠٦ هـ. ق.
- السنهورى، عبدالرزاق. الوسيط. طباعة ٣، العدد ١، بيروت: منشورات الحلبي، ٢٠٠٠ م.
سيستانى، سيد على. المسائل المنتخبة. طباعة ٢، قم: دفتر آيت الله سيستانى، ١٤١٤ هـ. ق.
سيستانى، سيد على. منهاج الصالحين. طباعة ٥، العدد ٢، قم: دفتر آيت الله سيستانى، ١٤١٧ هـ. ق.
صافى گليايگانى، لطف الله. هداية العباد. طباعة ١، العدد ٢، قم: دارالقرآن الكريم، ١٤١٦ هـ. ق.
عاملى (شهيد ثانى)، زين الدين بن على. الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية. تحقيق: سيد محمد كلانتر. طباعة ١، العدد ٤، قم: كتابفروشى داورى، ١٤١٠ هـ. ق.
عاملى (شهيد ثانى)، زين الدين بن على. مسالك الافهام الى تفهيم شرائع الاسلام، طباعة ١، العدد ٥، قم: مؤسسة المعارف الإسلاميه، ١٤١٣ هـ. ق.
- عاملى كركى (محقق ثانى)، على بن حسين. جامع المقاصد فى شرح القواعد. طباعة ٢، العدد ٨، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ١٤١٤ هـ. ق.
مرعشى نجفى، شهاب الدين. منهاج المؤمنين. طباعة ١، العدد ٢، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى، ١٤٠٩ هـ. ق.
- منتظرى، حسينعلى. الاحكام الشرعية. طباعة ١، قم: نشر تفكر، ١٤١٣ هـ. ق.
نائينى، ميرزا محمد حسين، و سيد ضياء الدين عراقى. الرسائل الفقهية (تقارير للنجم آبادي). تحقيق: على كزازى. طباعة ١، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمية قم، ١٤٢١ هـ. ق.
- نجفى، محمدحسن. جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام. طباعة ٧، العدد ٢٧، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٤ هـ. ق.
- النووى، أبو زكريا. روضة الطالبين. العدد ٣، بيروت: دارالكتب العلمية، [بى تا].

ج-منابع لاتین:

- De Quenaudon, René. "Mandat, condition de validité." In *Juris-classeur, Civil code, art. 1984-1990*, fasc 20. Paris: LexisNexis, 2002.
- Malaurie, Philippe, Laurent Aynès, and Philippe Stoffel-Munck. *Droit civil, Droit des obligations*. 8th edition, Paris: LGDJ, 2016.
- Mechem, Floyd R. "Delegation of Authority by an Agent." *Michigan Law Review* 5, no. 2 (1906): 94-106.
- Mechem, Floyd R. *Outlines of the Law of Agency*. Chicago: Callaghan & Company, 1901.

